



تأثیرپذیری فیلسوفانی مانند «آکویناس» و «اوکام» از ابن سینا آشکار است/ تأثیر ابن سینا بر الهیات مسیحی

دکتر محمد فنایی اشکوری با بیان اینکه تأثیر ابن سینا قبل از هر چیزی بر الهیات مسیحی بوده است و تأثیرپذیری فیلسوفانی مانند «توماس آکویناس» و «ویلیام اوکام» از او آشکار است، گفت: تأثیر ابن سینا بر غرب فقط در فلسفه نیست، بلکه در علوم طبیعی، طب و پزشکی و ... هم تأثیرگذار بوده که روشن و آشکار است و قابل انکار نیست.

دکتر محمد فنایی اشکوری با بیان اینکه تأثیر ابن سینا قبل از هر چیزی بر الهیات مسیحی بوده است و تأثیرپذیری فیلسوفانی مانند «توماس آکویناس» و «ویلیام اوکام» از او آشکار است، گفت: تأثیر ابن سینا بر غرب فقط در فلسفه نیست، بلکه در علوم طبیعی، طب و پزشکی و ... هم تأثیرگذار بوده که روشن و آشکار است و قابل انکار نیست.

دکتر محمد فنایی اشکوری، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) در گفتگو با خبرنگار مهر به سؤالاتی در خصوص جایگاه ابن سینا در فلسفه اسلامی و نقش و تأثیرگذاری او بر فلسفه اسلامی و فلسفه غرب پاسخ داده است که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

***جایگاه ابن سینا در فلسفه اسلامی معاصر چیست؟ برخی او را مشائی می‌دانند و اغلب اساتید برجسته فلسفه اسلامی هم ایشان را مشائی صرف نمی‌دانند. نظر شما در این ارتباط را هم بفرمائید؟**

در عالم اسلام فلسفه مشائی به معنای فلسفه ارسطویی محض چندان مصداقی ندارد. شاید بهترین فرد برای اینکه بگوئیم مشائی است یعنی نزدیک‌ترین فرد به ارسطو است، ابن رشد است.

فارابی و ابن سینا در خطوط اصلی تفکر فلسفی خودشان مشائی و عقلگرا هستند. به همین دلیل منطق در فلسفه فارابی و ابن سینا اهمیت زیادی دارد و فارابی و ابن سینا از بزرگ‌ترین منطق‌دانان هستند؛ به دلیل اینکه همانند مشائیان تفکر و روش عقلی را در معرفت اهمیت می‌دهند. اما ابن سینا و فارابی از آن جهت که مسلمان هستند، طبیعتاً علاوه بر «عقل»، به «وحی» اعتقاد دارند و این نگاه در آثارشان دیده می‌شود و همین طور به شهود و روش اشرافی و آن چیزی که ابن سینا آنرا حکمت مشرقی نامیده است، اعتقاد دارد و در آثارش نمایان است.

فلسفه مشهور ابن سینا عمدتاً مشائی است. آن چیزی که در کتاب «شفا» دیده می‌شود عمدتاً و صبغه غالبش مشائی محض است، اما مثلاً در «مقامات العارفین» در فصول پایانی کتاب «اشارات و تنبیهات»، ابن سینا از عرفان بحث می‌کند و نه تنها از عرفان بحث می‌کند بلکه تعلق خاطرش را به عرفان نشان می‌دهد. وی در جایی گفته است که فلسفه ای که او در کتاب شفا و سایر آثار معروفش نوشته، برای عامه متفکران بوده است، اما فلسفه خاص او «حکمت مشرقی» است، که البته جزء بخشهای کوچکی از آن که مربوط به منطق است مفقود شده است و در دسترس ما نیست. ابن سینا می‌گوید در کتاب «الانصاف» فلسفه خاص خود را که معروف به حکمت مشرقی است را نوشتم ولی متأسفانه این کتاب هم مفقود شده است.

اما ابن سینا در بخش پایانی کتاب اشارات و همچنین در رسائل رمزی و همین طور در رساله‌های کوچکی که در باب مسائل معنوی و عرفانی و قرآنی نوشته نشان می‌دهد که وی دست کم در سالهای پایانی عمر خود گرایش به عرفان و اشراق داشته است. از این نظر می‌توان گفت که وجهه غالب فلسفه ابن سینا مشائی است، اما او ابداء مشائی محض نیست و تفکر او با فلسفه ارسطویی تفاوت‌های زیادی دارد. نمی‌توان مباحث مهم توحید و وحی و نبوت را در فلسفه ابن سینا نادیده گرفت. این مباحث و مبانی و روش‌های معرفتی آنها با فلسفه ارسطویی بیگانه است.

***مشهورترین فیلسوفان مسلمان که بر غرب تأثیر گذاشتند ابن رشد و ابن سینا هستند، تأثیرات ابن سینا بر غرب تا چه اندازه بوده است؟**

ابن سینا و ابن رشد و تا حدودی فارابی و غزالی بر فلسفه غرب تأثیر گذاشتند. تأثیر ابن سینا و ابن رشد البته برجسته‌تر از دیگران بوده است و به عنوان اوسینا شناخته می‌شود، چون آثار ابن سینا و ابن رشد به لاتین و بعداً به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه شد. تأثیر ابن سینا قبل از هر چیزی بر الهیات مسیحی بوده است و تأثیرپذیری فیلسوفی مانند «توماس آکویناس» که بزرگ‌ترین فیلسوف و متکلم کاتولیک است از ابن سینا در آثارش مشهود است.

توماس آکویناس کتابی به عنوان «وجود و ماهیت» (Existence and essence) دارد. همان طور که از نامش پیداست رساله ای در باب وجود و ماهیت است که آشکارا در آن تأثیر ابن سینا و ادبیات سینوی دیده می‌شود. همین طور براهینی که آکویناس در اثبات وجود خداوند و همین طور تجرد نفس و بخشهای دیگری از مباحث الهیات طرح کرده تأثیر ابن سینا را می‌توان دید. توماس آکویناس بارها با آثار ابن سینا استناد می‌کند. دیگر فیلسوفان قرون وسطی مانند «ویلیام اوکام» که منطق‌دان بزرگی هم هست بحث معقولات ثانیه را از فلسفه اسلامی تحت عنوان معقولات اولی و ثانیه (first intentions and second intentions) وارد فلسفه غرب می‌کند.

البته تأثیر ابن سینا بر غرب فقط در فلسفه نیست، بلکه در علوم طبیعی، طب و پزشکی و ... هم تأثیرگذار بوده که روشن و آشکار است و قابل انکار نیست. کتاب «قانون» قرن‌ها در طب غربی مرجع و رفرنس بوده است.

***برخی از اساتید و کارشناسان معتقدند اگر ابن سینا کتاب اغراض مابعدالطبیعه ارسطو اثر فارابی را نمی‌دید، فلسفه را ادامه نمی‌داد و به نوعی دیگر ابن‌سینا فیلسوف نداشتیم. البته همان طور که می‌دانید به خاطر این است که ابن سینا کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را چهل بار خوانده و نتوانسته بود آنرا بفهمد که این داستان در زندگی‌نامه ابن سینا هم آمده است. نظر شما در این مورد چیست و در**

واقع نقش فارابی بر ابن سینا چه بود؟

همان طور که گفتید ابن سینا در زندگی‌نامه‌اش می‌گوید که بارها کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خوانده بود و به عمق آن نمی‌رسیده است، مگر بعد از آنکه شرح فارابی بر این کتاب را دید. نمی‌توان گفت اگر ابن سینا این کتاب را نمی‌خواند فلسفه را ادامه نمی‌داد. ابن سینا علاقه مند به فلسفه بود و فقط در فهم مابعدالطبیعه ارسطو، دین خود به فارابی را ذکر می‌کند و این نشان می‌دهد که تأثیر عظیمی که فارابی بر ابن سینا داشت، البته این داستان مربوط به دوران جوانی ابن سینا بوده است. نمی‌توان گفت اگر این اتفاق نمی‌افتاد تا ابد ابن سینا معطل می‌ماند و ادامه نمی‌داد. دست کم دلیلی برای پذیرفتن و اثبات این ادعا وجود ندارد.

***ابن سینا با نفهمیدن مابعدالطبیعه ارسطو به نوعی به بن بست رسیده بود و یا به شکلی از فلسفه زده شده بود. با دیدن کتاب اغراض مابعدالطبیعه این گره باز شد و دوباره به فلسفه روی آورد! آقای دکتر اصلا مشکل ابن سینا چه بوده و چه چیزی را از این کتاب نمی‌فهمید که با اغراض مشکل اش حل شد؟**

ابن سینا در زندگی‌نامه و یا در دیگر آثارش در مورد این مشکل توضیحی نمی‌دهد و به طور کلی می‌گوید که مابعدالطبیعه را درک نمی‌کرد و به عمقش نمی‌رسید. من حدس می‌زنم شاید یکی از دلایل این امر، کم سن و سال و جوان بودن ابن سینا بوده است، یعنی شاید هنوز ذهن ورزیده فلسفی او شکل نگرفته بود. همین که ابن سینا چهل بار [#171](#)؛ مابعدالطبیعه» ارسطو را خوانده بود با اینکه آنگونه که می‌خواست به عمق آن نمی‌رسید، خود نشان دهنده شدت علاقه ابن سینا به فلسفه و تفکر فلسفی است. ابن سینا در مباحث دیگر مانند منطق چنین حرفی نمی‌زند ولی در مورد مابعدالطبیعه به دلیل پیچیدگی آن چنین سخنی می‌گوید. شاید یکی از دلایل دشواری درک مابعدالطبیعه ضعف و نارسایی ترجمه‌هایی بود که در دسترس ابن سینا بوده است.